

پانزدهم / ۱۴۰۱ / جلسه ی پانزدهم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله

در مورد بحث تجرّد و جا افتادن آن از باب مفاهیم ذهنی و تعقلی خطبه ، سوآلی از جلسه ی قبل باقی بود - که یکی از سرگروه های حکمت از کیفیات و روش های نیل به آن از ما پرسیدند که هدف غایی ما را از همه ی این بحث ها در رسیدن به تجرّد نفس و تجرید تعقلی ، مقصد سوآل قرار می دهد . اگر ما حقیقت این تجرّد و نگاه تجریدی به عالم را مراد بگیریم - نگاهی که کثرات را در عین وحدت و وحدت را در عین کثرت ببیند ؛ در تفاوت نگاه پیامبر ﷺ با سایر انبیاء در با دو چشم وحدت و کثرت عوالم را نگرستن ؛ که تفسیر دیگری از همان " اللهم أرني الأشياء كما هي " می تواند باشد در آن قدرت و مدّ بصر نگاه دوگانه ای که پیامبر در دیدن ماهیت اشياء " كما هي " توسط وحدت و کثرت بینی توأمان و همزمان داشتند - باید دانست که این نحو از تعادل در رؤیت ، حتی به زبان هم ساده نیست و خیلی هم صعوبت دارد و سخت است و شأن عامل آن همان " ما انزلنا عليك القرآن لتشقى " است . در دریافت حقیقتی که در اشارت " انا عرضنا الامانة على السموات و الارض و الجبال فأبين أن يحملنها " به ثقل و مشقت حمل آن توجه داده شده است ؛ و در تفسیر آن در حدیث آمده است که " فغشيتها نورهم " که مرجع ضمیر جمعی نشان می دهد این امانت یک صورت وحدت جمعیه دارد . ضمن این که در خطاب قرار دادن جبال در قبال این وظیفه ی خطیر در دو وجه تفسیری جبال ارض و سماء در مفهوم استعارای رافعین و نیز توالی وجه ثالث عوالم ارضی و سمائی در تعین عالمی جبال در این آیه - که از متشابهات قرآنی هم هست - محلاً سزاوار تدقیق است . لذا فهم دشوار حقیقت سنگین اشياء و در واقع تعینات کماهی نیاز به مقدمات بسیار از قبیل قابلیت و تمرکز در ابواب ماسعای انسانی در انطوای وجودی عالم اکبر دارد - در مباحث کبروی عالم مثل بحث پیرامون اقوال و شئون صدیقه ی کبری ﷺ ، بدیهی است که عموماً سرو کار ما با عالم اکبر است - شما اکنون در نگاه به یک جمع متکثر از هر باب ، باید همزمان وحدت وجودی آن جمع را هم در آن واحد ببینید . وقتی می گوئید دانشجویان ، طلاب ، یکی یکی در کثرت فردی، بعد می گوئید کلاس که یک سطحی از وحدت جمعی را می رساند ، بعد می گوئید دانشگاه ، دوباره در نظر به افزایش جامعیت این وحدت و در کشور هم ، با وحدتی جامع تر ؛ بعد می آئید در جهان ، با یک وحدت مضاعف ، بعد می روید در عوالم وجود ، در یک وحدت تام ؛ می ببینید که توان رؤیت انگاره ی نسبی وحدت تا مشاهده ی مرائی و مناظر کلی وحدت در عوالم وجود ، موجب آن است که یک استاد می داند جایگاهش و وظائفش چیست ، آن مسؤل می داند که چه باید کرد ؛ و آن دانشجو هم می داند که جایگاهش در عالم کجاست ؟ این نگاه وحدت نگر در عین کثرت و کثرت نگر در عین وحدت است ، با تفصیل و تفصیلی خاص و البته دشوار که این قضیه دارد .

حال اصولاً چون هر چیزی را که بدون مشارکت جسم کار کند به آن مجرد می گویند . یعنی مجرد بودن تعریف دارد - یک مقدار خواسته شد تعریفات و اصطلاحات در ذهن شما جا بیفتد تا این شاء الله به مفاهیم فاطمی که می رسیم و بر روی جامعیت آن می خواهیم کار کنیم ، ذهن شما آموخته ی این بحث باشد ، در این تجرّد در معنای بدون مشارکت جسم کار کردن در ذهنیات نفس متعقل با ابزارهای عالم نفس با روش ها و اصولی که دارد . در خود آن ابزارها یکی از اصول و ابزارهای تقویت قوه ی عقلیه یا همان قوه ی تجرّد مبتنی بر رفتار در میزان شرع است - یعنی در ذره ای فاصله گرفتن از شرع مبین ، انسان باید تحقق و تعبیر خواب و رؤیای آن تجرّد غایی و تام را برای همیشه به باد نسیان بسپارد - البته میزان رعایت شرع برای افراد به تناسب ثقل علم و عقلشان متفاوت است . بعضی از متشرعین را می بینید که احتیاط هایی در عالم دارند ، بعضی خیر . بحث البته فراتر از احکام و اصول اولیه در نصوص شرع و شریعت است . بحث در مناسک و سنن و مکارم عقلی و رفتارهایی است که حقیقت شریعت تعیین می کند . زهد ، ساده زیستی ، نگاه مترحم به اطرافیان ، چه دوست و چه حتی دشمن - بعضی خودی ها را می بینید در کشور که از به ظاهر دشمنان داخلی نفرت دارند ، نباید نفرت داشت ، باید اینها را جذب کرد . وقتی متنفر باشی نمی توانی در ظلّ وقوع تناصر دیگران را جذب کنی . وقتی از منظر نفرت به یک انسان نگاه می کنی ، آن انسان هم می فهمد این نفرت شما را . دیگر هر چه قدر هم با قول لئین حرف بزنید فایده ندارد - لذا وحدت نگری در این است که ، اولاً انسان وقتی که جایی می خواهد بنشیند ، بگوید من بهترین جای مجلس ننشینم ، مثلاً بهترین نقطه را من نروم بنشینم تا راحت باشم از مزاحمت و ازدحام و تزاحم ، یا صندلی راحت برای خود نخواهد ، رقابت های اینگونه حتی در حسینیه ها هم می بینید جایش را باز می کند . فرد می رود در مسجد یا در حسینیه جا می گیرد ! این برای این است که به انسان ها با نگاه وحدت نمی نگرند ، نمی گوید که کلّ این انسان ها آفریده ی خدا هستند ، حال این را من نخورم تا او بخورد ، چه فرقی می کند ؟ مثلاً بهترین بخش غذا را نگذارد در دهان خودش . اگر نگذاشتید ؛ اتفاقاً بهترین بخش غذا را که برکت اتجاهی و ابتغاء مرضات اللّهی آن غذا بوده است شما صرف و میل کردید . اگر مالی را به خود تخصیص ندادید و با آن به دیگری پرداختید ، در واقع این صوابی برای خودتان است ؛ و باطن و روح و ثواب آن بخشش را به مصداق " من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله " برای خود خریدید - حال تداوم تثبیت نفسی این اشترا و ابتغاء در کلام خدا از " ابتغاء رضوان الله " و " ابتغاء وجه ربهم " و " ما تنفقون الا ابتغاء وجه الله " و " ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله و تثبیتا من انفسهم " آغاز و به قله های " الا ابتغاء وجه ربه الاعلی " و اتجاه تام و تمام " و ابتغاء مرضاتی " در وحدت و قرب با مصدر حقیقی و ضمیر ملکی انفاق ختم می شود - اکنون از آنجا که تجرّد در عمل بدون مشارکت ماده و جسم است ، در انفاق هم باید به تجرّد و تجرید قائل بود . اقتضاء تجرّد انفاق در بالاترین مرتبه ی انفاق خود این است که انسان ، از انفاقتش ماده را حذف کند و فاصله بگیرد از مادیت . حال وقتی ماده را حذف کردید ، کیفیتش و کمیّتش هم دیگر برای شما مهم نیست . چون فارغ از ماده و بطور مجرد به انفاقتان نگاه می کنید ؛ لذا مادیت و حجم انفاق را نمی بینید . جایگاه خود و دست خود را هم در این انفاق نمی بینید و دست خدا را می بینید - که به همین خاطر و دلیل امام سجاد علیه السلام دست خود را بعد از انفاق می بوسیدند ، که " لأنها تقع فی ید الله قبل ان تقع فی ید السائل " و به این آیه تعلیل می فرمودند که " الم یعلموا ان الله هو یقبل التوبه عن عباده و یأخذ الصدقات ؟ " - البته برخی و عاظم محترم و مشهور ، در منابع طبق معمول در عدم دقت های مرسوم به اشتباه می گویند دست سائل را می بوسید! - حالا شما می خواهید دست خدا را لمس کنید یکی از راه های سراسر است آن انفاق است . در حدیث است که کارهای خیر انسان ها از سوی فرشتگان ثبت می شود به جز صدقه که خود خداوند آن را می گیرد . در قرآن کریم در آن اطلاق نسبت **مرضاتی** زیاد پیش نمی آید که حلول مستقیم کلام الهی در موضوعی به این ربط و اتصال مطلق در ضمیر ملکی برسد مثل **صراطی** و **جنتی** - از امام صادق روایتی است که در طلب گذر از صراط بودم ، پس آن را در صدقه دادن یافتیم . که مصدر و سرچشمه ی این دریافت حتماً برمی گردد به آن روایت شریف نبوی در تعریف صدقه در عنوان " **جواز علی الصراط** " . و این نقل پیامبر صلی الله علیه و آله از موسای کلیم علیه السلام که " **الهی ارید الجواز علی الصراط** ، قال ذلك لمن تصدق بصدقه

**فی لیلۃ القدر** " که راه سرراست تر آن در روایت ، انفاق و صدقه در شب قدر است - و از همین است که می فرماید **" مما رزقناهم ینفقون "** یعنی این مال از آن ما نیست . خود حتی مال خود نیستیم چه رسد به اموالی که در اختیار داریم . لذا چون عالم ماده جهان اسباب است این لطف خداست که از طریق ما به آن فرد می رسد . بماند که بعضی افاضات هم هست که بدون سبب و **" من حیث لایحسب "** و **" ما یشایی "** است . آن ها دیگر یک داستان دیگری دارند - بنابراین چون هر انسان دارای یک عقل بالامکان مجرد است . اگر این عقل بالامکان ، از قوه به فعل در آید ، می برد انسان را به سمت تجرید و آن تجرید مطلق و تجرّد تامی که اهل بیت دارند که احاطه بر عوالم تامّ و کلّ عوالم است . در اینجا یک باب هایی در فلسفه داریم که برای این تجرّد مفتوح است و ما باید از این تجرّد در عالم امکان - در حدّ امکان و توان - عبور کنیم و نزدیک شویم به آن الگوی غایی و تام تجرّد . اسوه ه را از این رو نباید سطحی نگریست و گفت رفتارهای فاطمه ی زهرا فی المثل چگونه بود ؟ ما فلسفه ی رفتارهای فاطمه ی زهرا را در **حکمت فاطمیه** مراد می گیریم و بر اساس این فلسفه ی رفتاری اگر عمل شود در عالم ، خود به خود در هر جایگاه می شود فهمید چه باید کرد ؟ چون مبنایی در خصوص همه ی ابعاد زندگی بشر در آن موجود است. این که حضرت زهرا علیها السلام می فرمایند **" حُبِّ اِلٰی مِنْ دُنْیَاکُمْ ثَلَاثٌ تَلَاوَةُ کِتَابِ اللّٰهِ وَ النِّظَرُ فِی وَجْهِ رَسُوْلِ اللّٰهِ وَ الْاِنْفَاقُ فِی سَبِیْلِ اللّٰهِ "** در این سه رشته ی اتصال ذاتی با الله یعنی **" کتاب و رسول و سبیلش "** در افعال فاطمی **" تلاوة و نظر و انفاق "** که این سه را آن حضرت عدل یکدیگر می دانند و **ثقلین** را کنار **انفاق یا انفاق** را در تداوم **ثقلین** و اثر اولیه آن قرار می دهند ؛ این ارزش انفاق را در لمس دست خدا می رساند که این مساس را حضرت زهرا دوست می دارند و آن تجرّد و آن احاطه ی تامّ اقتضای همین را می کند ، تا همان دیار و داری را که از زحمتش در رحلت و شهادت به فوز رحمت و لقاء حق مشتاقند ، محبوب القلوبشان شود در اشارت **" حُبِّ اِلٰی مِنْ دُنْیَاکُمْ "** این ابزار آرامشی است که حضرت زهرا به پیروان خود می دهد . می فرماید نظر به چهره ی رسول خدا ، که در دوره ی غیبت چهره فقط صورت و صفت شخصی نیست ، وجه افعالی هم هست . وجه شریعتی هم هست ، وجه طریقتی هم هست با تمام جوهری که این وجه دارد ، در رفتارها و سنن و مبانی و مبادی فکر و تعقل و نحوه ی تعقل و نگاه به عالم . برای همین است که حضرت زهرا در بحث **تفکر معقول** در خطبه می فرمایند **" و اُنَارُ فِی التَّفْکَرِ مَعْقُولِهَا "** این اناره و این روشنایی و این نور و نیران را در چه می بینند ؟ در **" فَاُنَارُ اللّٰهِ بِاَبِی مُحَمَّدٍ ظَلَمَهَا "** با پدرم **ظلمشان** را برطرف و روشن کرد . این دو اناره ای که در خطبه به آن اشاره شده را کنار هم قرار دهیم ، ما می بینیم که رفع **ظلم** می شود . یعنی در واقع **تفکر معقول** ، تفکری است که روشنایی و اناره ی حقیقت محمدیه ص و عقل اول می آید و ظلمت ها را روشن می کند . همان اناره و نوری که ما در تجرّد در جستجوی آن هستیم ، با این که آن تجرّد هم نوری است مطفیء **ظلم** . بدین معنا که آن **تفکر معقول** و آن تجرّد عقلی می آید و نگاه ما را نورانی می کند در **" الْمُؤْمِنُ یَمْشِی بِنُورِ اللّٰهِ "** . برای همین است که پاسخ این سؤال که ما چگونه اسوه بگیریم از ۱۴۰۰ سال پیش ؟ این است که از عقل او اسوه بگیر ، با اتصال عقل خود در محاذات انوار عقلی شامخین و راسخین و مقربین و اولین ، آنان که عقل تام و اناره ی عقلی شان بهترین اسوه ی آخرین است ؛ و اولین قدم این اقتدا در عاقلانه رفتارکردن در عالم است و آخرین قدم هایش در ورود به وادی **تفکر معقول** و عقل کل ؛ که این برای زن خصوصاً که احساسات در او غلبه دارد یکی از بالاترین مراتب است که بتواند با وجود آن احساس ، بیاید به بال احساسی که دارد یک بال عقل هم ضمیمه کند ، برای همین است که می بینید بالاترین مقام آفرینش در این انضمام برای یک زن قرار می گیرد . چون هم آن احساس و جلال را دارد مطلقاً و هم آن عقل و جمال را دارد مطلقاً ؛ هر دو با یکدیگر می شود **" اُمّ ابیها "** یعنی مادر پدرش . می شود **اُمّ عقل** اول یا **اُمّ صادر** نخستین . می شود **" اُمّ الائمه "** در سلسله ی آنان که عقل تامّ دارند . این زن و آن امّ ، این خصوصیت امّیت را خداوند به او داده است که کمال وجود در اشارت **لَوْلَا خَلَقْتِکَ مَا سَت** . اکنون با این معیار برجسته و امتیاز درخشان ، امّی بهترین است که عاقل تر از تمام مادرها باشد . بهترین مادر آن نیست که نوازش زیاد می کند ، بهترین مادر آن است که عاقلانه تر از تمام مادران در عالم رفتار می کند - همچون آمنه خاتون ص و خدیجه خاتون ص - چون احساسات مادری که فطری و

ذاتی و غریزی است، ولی آن سوی قضیه، به دست آوردن آن آناره و آن تجرد و آن خصوصیت کمال عقلی لازم است. لذا در این جا در "و أنار فی التفکر معقولها" نیاز به این آناره داریم. این آناره را باید اول در شروع و در مقدمات سلوکی و در رفتار بر طبق موازین شرع به زندگی ورود داد. امام علیه السلام وقتی که بیمار شده بودند دائماً می پرسیدند اذان شده است؟ راوی می گوید این نبود که امام نگران باشند که نمازشان قضا شود، نگران نماز اول وقت خود بودند. ما اگر بخواهیم مثل پیشوای انقلابان شویم، اگر بخواهیم به این نحوه ی تجرد که امام هم مبدعش بود، هم استادش و هم عاملش در همان "اطلب العلم باستعماله" و آن انقلاب عقلی که امام می خواست در این عالم ایجاد کند که هنوز به نتیجه نرسیده است و این مشکلات و اغتشاشات هر از چند گاه در کشور و این اذهان مغشوش در مسئولین و در مردم، بیانگر این فاصله از رفتار و تصمیمات عقلایی است - چون خیلی روشن است و عقل سلیم حکم می کند که کشور را نباید دست زبان امثال نتانیاها داد اما وقتی که جوانی از عقل فاصله می گیرد چنین فکر نمی کند که حرف دشمنی تا دندان مسلح که به ملت خودش رحم نمی کند، سزاوار شنیدن نیست. آیا بالاتر از رژیم صهیونیستی کودک کشی در عالم دیده شده است؛ در آن حوادث قانا و آن موارد متعددی که در فلسطین اشغالی در حال رخ دادن است؟ بعد یک دفعه این جرثومه ی ظلم و جنایت و فساد و تباهی بیکاره، علناً و صریحاً و طمعاً و مکرراً بیاید بگوید من می آیم ایران، بفرما و تشریف بیاور ما هم اتفاقاً سالهاست منتظر هستیم تا خدمت شما برسیم! این نشان می دهد که این عقل از هر دو سو از کار افتاده و گرنه مگر می شود انسانی با عقل اینگونه رفتار کند، با عقل اینگونه کار کند و اینگونه با عقل وارد مباحث شود؟ - نهایتاً این که ما سیر و ارتقاء فکری مان در مراتب هستی به واسطه ی عقل صورت می گیرد. اساساً تنها ابزاری که در این جا وجود دارد عقل است و دروس حکمت فاطمیه متکفل رساندن دانش طلبان این علم به مباحث عقلی است. هر چیزی که عقل تان را زیاد می کند باید به آن بها بدهید. مثل یک همنشین خوب عاقل - بعضی اوقات من به دوستان می گویم این که می گویی اتفاقاً خیلی هم عاقل است - یعنی دوست و مصاحب عاقل خیلی به درد آدم می خورد، این عقل خیلی به کار آدم می آید. انسان همنشین خود را باید از بین عقلا انتخاب کند. مسئولی که انتخاب می کنید و رأی به او می دهید، در این قضیه ملاک را عقل حداکثری قرار دهید. مشاور عاقل، مدیر عاقل، خلاصه همه چیز برود به سمت عقل و پرورش آن. در این سیر طولی عوالم و طبقات هستی ما به واسطه ی عقل است که می توانیم رشد و تعالی و سیر ارتقائی داشته باشیم. تجرد این است، نحوه اش البته در ابتدائی ترین و پائین ترین مراتبش، عمل به میزان شرع است. بالاترین مراتبش اما این نیست که بگوئیم طرف آدم متشرعی است، خیر، این اولین مرتبه است. بعد از آن، در حالی که متشرع است، آیا آدم عاقلی هم هست؟ این عقل را توانسته در خود و پیرامونش پرورش دهد؟ رفتار به میزان شرع که ابزار می دهد به دست انسان، این ابزار را توانسته است خوب به کار بگیرد؟ صرف تشریح و صرف این که آدمی متشرع است، کفایت نمی کند در مسئولیت یک کشور، که بگوئیم آدم خوبی است، رئیس مجلسی است و آدم متشرعی است، این کفایت نمی کند. این که نور این شرع و فیض این تشریح توانسته او را به ابزار عقلی لازم برساند که آن فضل و تجردی را که برای اداره ی حکومت لازم است به آن رسیده باشد یا خیر؟ در هر حال چون وجود، صاحب مراتبی است که شدت و ضعف دارد و این مراتب تقدم و تأخر دارد، این تجرد هم در انسان ها شدت و ضعف و تقدم و تأخر دارد و صاحب مراتب است، لذا انسان ها را در مراتب مختلف عقلی در کشور و در جهان مشاهده می کنیم. امام راحل عظیم علیه السلام تفاوتش با سایر علما تنها در عدالت و اعلمیت فقهی نبود، در این بود که از نظر تجرد عقلی و از نظر فهم و طرح موضوع تجرد نیز افقه واعلم بود. فقط این نبود که اعلم در فقه و اصول و احکام و مرجع دارای رساله باشد، او تالی تلو معصوم بود در تجرد تام. بعضی در همین بی عقلی هایی که اکنون دارند به خرج می دهند در قبال انقلاب و نزول هایی که دارند در این داستان ها، می گویند که امام قدسیت نداشت، برای امام قدسیت قائل نباشید - این حرف البته بزرگتر از دهان بعضی هاست و معلوم است که از اتاق فکر نامقدس دشمن زخم خورده از تقدس عقلی امام علیه السلام القاء می شود - حال باید دید تو قدس را چه معنا می کنی؟ ما قدس را عقل معنا می کنیم. نه قداست صوری و ظاهری که حالا مثلاً احساسی و مریداً بیائیم

به قدس نگاه کنیم ، خیر . ما هر که را عقلش بالاتر باشد او را اعلم می دانیم در عالم ؛ و این عقل کلّ در عالم پس از امام زمان علیه السلام و علیه السلام که بود جز امام راحل عظیم ؟ این قدسیّت را نشانه می گیرند تا ما را از مراتب عقلی دور کنند و از عقلیّت بیندازند . یعنی به مبانی امام ، به آن فهم کارساز امام علیه السلام توجه نشود و از آن فاصله گرفته شود . در مواردی ما داریم که وقتی فردی مسحور و گرفتار سحر می شود می گویند سوره ی بقره بگذارید ، یک رقیه هایی هست بعضی فائلند ، صدای امام هم رقیه ی انقلاب اسلامی است در برابر سحر ساحران مستکبر و مزدوران داخلی شان ، اگر قدس این است ، بله امام راحل ما مقدس است . آن بزرگانی که این توصیه را کردند ، می دانند که این خاصیت صدای امام و گفتار امام ، اجنه و شیاطین مستکبر عالم را دور می کند . ما یک چیزهایی را از امام هنوز نمی دانیم در عالم . قدسیّت چیست ؟ شما فکر می کنید ما دنبال چه هستیم ؟ دنبال این هستیم مثلاً به یک تقدسی معاذالله بالاتر از خدا و اولیاء خدا ؟ خداوند قدس مطلق و اعلاّی قدس و فیض مطلق و فیض اقدس ، در اطاعت " **اولی الامر منکم** " ما را دلالت می فرماید در **منکم** به کدام قدس ؟ " **رسول منکم** " و " **رسول من انفسکم** " نشان می دهد که قصه چیست - حال اگر جواب مدعی داده نشود فردا قدسیّت معصومین علیهم السلام را هم با این منطق نیم بند زیر سؤال عدم فهم خود می برد - ما این قدسیّت مصون از خطا در تشخیص را - که از قضا در مقام تمکین و عمل به مشورت برخی مدعیان بظاهر مصلح با عدول بزرگوارانه از نظر خود در بعضی برهه ها مثل **شنون قانونی ولایت فقیه** یا **تعیین قائم مقام** بر خلاف اصل لزوم **عدم تبعیّت عالم از جاهل** ، گاهی انقلاب را با تأخیر مواجه ساخت - در نگاه امام و علم او در عالم می بینیم ، آن نگاه وحدت نگر و کثرت نگر که بالإمكان این خصوصیت تجرّد در آن و در تأثیر شگفت و مقدر آن در عالم قرار داده شده است . همان خصوصیتی که در ربط ملائک به خداوند از آن به بال تعبیر می کنند - ملائکی که بال هایشان بیشتر است ، این تعدد بال واسطه ی ربط بیشتر ملائک به خداوند است . این که ملکی با ۶۰۰ بال در شب قدر دیده می شود و در سفر معراج ، یعنی با ۶۰۰ ابزار متعالی عالم وجود در تجرّد به خداوند وصل است ؛ و این بال به این معناست - لذا نگاه به قدسیّت امام - برخلاف تکرار کورکورانه ی حرف اتاق فکر تاریک دشمن ضمن تناقض اعتبار و تقدس قائل شدن برای القانات شیطانی دشمن - یک جور تبعیّت کورکورانه نیست ، ما تقلید در فهم اسلام نداریم . اگر تقلید در فهم اسلام داشتیم امام صادق علیه السلام به **عنوان بصری** نمی فرمودند برو خودت فهم کن از طریق استعمال آن چه که فهمیدی و در عمل به آن چه که می فهمی خودت را به خدا نزدیک کن . می گفت بیا بنشین این جا مرید من باش و مرا تقدیس کن - که جای تقدیس هم داشت ، اما این رفتار بی ریا و از سر صدق ؛ از قضا او را در نگاه مخاطب عصری و مخاطب تاریخی خود مقدس تر کرد - بنابراین آنان نمی آیند صاف و صریح بگویند که ما اکنون امور ذهنی را فرض گرفتیم و تجرید را نفی می کنیم ، فهم درست از موضوعات را نفی می کنیم . می آیند و می گردند یک کلمه ای پیدا کنند که این ها مرید پرورند ، این ها در پی مریدند ، دنبال مقلد و تقدس مآبی اند - مثل حرفی که در عراق بعثی ها به طرفداران تفکر انقلابی ایران می زنند که شما دمب و دنباله ی ایرانیید . در صورتی که اساساً ما در فهم دین جبر و تقلید نداریم . آن " **لا إکراه فی الدین** " معنایش همین است که به زور کسی را نمی شود از وادی **پرون دینی** آورد در دین ، اما نه این که در وادی **درون دینی** هم به التزام در نیاید - چون آن اشارت " **طوعاً و کرهاً** " تکلیف امر تکوین را مشخص کرده است - اما خودش باید بفهمد و بیاید در زمره ی دین و گروه دینداران . در حالی که آن ها می گویند که " **لا إکراه فی الدین** " یعنی آقا زور نگوئید که آدمها متشرّع باشند . در صورتی که احکام شرع را برای چه گذاشته اند ؟ حدود و تعزیرات را برای چه گذاشته اند ؟ برای این که هر کسی به میزان شرع رفتار نکند ، حدّ می خورد . کجا ؟ معلوم است که در حکومت اسلامی - بعد هم شما بگو طرف دزد است " **لا إکراه فی الدین** " ، کلاهبردار است " **لا إکراه فی الدین** " ، جنایتکار است " **لا إکراه فی الدین** " ، پس حکومت بیاید و دست دزد و قاتل و کلاهبردار را باز بگذارد . حکم با حکم و امر با امر چه فرقی دارد از نظر کتاب شرع مبین و رفتار حکومت در قبال صیانت از همه ی احکام آن ؟ - لذا معنای حکومت در تضاد با " **لا إکراه فی الدین** " نیست . به این معناست که فهم دین توسط خود فرد است و با کراهت نمی تواند دین را فهم کند ، باید خود برسد و ملتزم باشد و خود

رعایت کند این احکام را . اما احکام حکومتی و قانونی بحث دیگری دارد که عموم افراد - حتی اهل کتاب - ملزم به رعایت آن هستند که این در حقوق بین الملل هم حرف پذیرفته ای است در جهان ، قوانینی مثل چراغ قرمز که هرکه با هر دینی و یا هر نوع اختیار و آزادی ای از آن رد شود جریمه و در صورت تکرار مجازات می شود . در هر حال امور کلی ذهنی اند و از طریق تجرید هم حاصل می شوند و ما چون با یک حقیقت کلی به نام خطبه ی حضرت زهرا علیها السلام سر و کار داریم و می خواهیم از این طریق ، فهم خطبه را میسر کنیم برای مخاطبان و متقابلاً از طریق فهم خطبه ، قوه ی تجرید مخاطبان را افزایش دهیم - یعنی نفس این دو تلازم ولایی التزاماً و احتدائاً به یکدیگر کمک می کند - در خصوص حضرت ابراهیم علیه السلام آیه می فرماید " **الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا** " ، یعنی حولش را مبارک کردیم ، برکت دادیم ، تبرک کردیم ، مقدس کردیم - در انواع و اقسام معانی که به ذهن از برکت و تبرک متبادر می شود - برای این که اگر شما می خواهید به آیات الهی نظر کنید به صورت مجرّد ، به واسطه ی حق و نظر حق و نیز جلب نظر حق به خود در " **بارکنا حوله** " حول خود را با افرادی که برکت داشته باشند ، پر کنید . " **انا انزلناه فی لیلة مبارکه** " بیانگر لزوم وجود بستر مطهر برای نزول مطهرات به عالم است . این ها ابزارهای تجرّد عقلی شماست . یعنی یکی از نقاطی که می توانید تجرّد عقلی را بطور محکم از خداوند آخذ کنید ، در شب قدر است . لذا تمام سال ، انسان باید در انتظار شب قدرش باشد . حال برای انسانی که به این تجرد ها می رسد دیگر هر شب او شب قدر است که تمام سال باید منتظر آن باشد . نه این که شب قدر برای تمام سال دعا کند . ما نگاه عرفی و کثرت نگرمان این است که می گوئیم شب قدر بیاید تا رزق سالمان را از خدا بگیریم . خیر ، تمام سال تلاش کنید تا شب قدرتان را از خدا بگیرید . این نگاه متفاوتی است که در این موضوع داریم ، در آن " **بارکنا حوله** " ، یعنی تلاش در حفظ حریم و حول خود در طول سال ، برای رسیدن به شب قدر . مثل آن انتظار بی بدیل اسرافیلی ، آنجا که در دعای سوم صحیفه ی سجادیه به آن اشاره می شود که " **و اسرافیل صاحب الصور الشاخص الذی ینتظر منک الإذن و حلول الأمر** " حضرت اسرافیل قرن هاست منتظر امر دمیدن در صور است - در این قرون مشابه ابدیتی که از ازل دارد - و اسرافیل که امر این مسئولیت به او شده است اما قرنهایست که منتظر اذن دمیدن در صور است . عمق و عظمت این انتظار اسرافیلی را ببینید تا نقطه ی صبر این انتظارها را در ایجاد تسامخ با ملکوتیان و کربوبیان و فرشتگان در عالم معنا در صفحه ی وجود خود حک کنید . در این که او منتظر حلول امر در یومی است که باید صور اسرافیل دمیده شود ، ببینید این انتظار اسرافیلی یعنی چه ؟ و بعد این که آیا ما واقعاً اینگونه هستیم ؟ ما انتظار اسرافیلی در طول سال داریم ؟ برای شب های قدرمان ؟ بعد در کلّ حیات خود انتظار اسرافیلی داریم برای شب قدر کلّ عمرمان ؟ و بعد هم برای شب رحلت و انتقال مان از این عالم به عالمی دیگر ؟ آیا ما آن انتظار اسرافیلی را در " **و انتظروا انا منتظرون** " ، که اشاره به این انتظار ، آخرین جمله ی حضرت زهراست در خطبه درک کرده ایم ؟ خود این انتظار در کلام فرد می گوید غایت کلام در آخرین حرف و آخرین کلمه اش چه بود ؟ در بیان آیه ی هودی قرآن که منتظر باشید که ما هم از منتظرانیم . در آن چه که امر قرآن در تطبیق با انسان تامّ و آن عقل مجرّد به آن ناطق است ؛ و آنچه من عندی حضرتش گفت از این خطاب مستقیم ، چه جای تعجب که آیه ی قرآن بود و در " **ان من شیء الا عندنا خزائنه** " از مخزنی از مخازن وحی برداشت شد . چون انسان کامل عدل قرآن است ، این نیست که انسان کامل از قرآن شاهد مثال بیاورد ، خیر . انسان کامل رفتارش ، گفتارش و کلامش حلول آیات قرآن و در وحدت تام با آن است . یعنی در واقع آن انسان کامل خود قرآن و نفس آن است که به وقتش آن آیه را برجسته می کند در وجود و از وجود خود . مثل تشعشعات ، شما می بینید در یک جا ۱۱۴ نورما نصب است ، آخرین نورنمایی که انسان کامل از این آیات قرآن روشن می کند " **وانتظروا انا منتظرون** " است . دکمه ی آن را می زند و شعاع آن را می تاباند از وجود خودش به عالم و عوالم . این که می گویم نگاه وحدت نگر داشته باشید ، برای این که شارحین خطبه و مدرسین خطبه باید به این شأن برسند که عالم را در وحدت ببینند . با این نوع نگاه ، دیگر بانویی را نمی بینید که آمد و نشست و کلماتی گفت و حال هم ما بنشینیم و کلمات را نهایتاً تکرار و توصیف مجدد کنیم . این نیست که آمده یک کلمه گفته و رفته است ، می گویند انسان کاملی

آمد ، عقل تامّ و مجرّدی آمد و این مفاهیم مجرد را بیان کرد و به ما آموخت و به ما گفت در تمام این آیات قرآن و از میان تمام موضوعات عالم این موضوعات یک ارزش ویژه دارد ، که اگر نداشت ، در کلام من شکل نمی گرفت و تعین نمی یافت ، حدّش در " ما ننزله الا بقدر معلوم " در " میقات یوم معلوم " و در جهت " الی قدر معلوم " با هدف " ابتعثه الله اتماماً لامره " در گفتار من شکل نمی گرفت . هر چه لازم بود در بلوغ امر " قد جعل الله لكل شیء قدراً " من به شما گفتیم . بنابر این حواستان باشد که این خطبه ، خود خلاصه ی منیر قرآن است ، خلاصه ی تابان روایات است ، خلاصه ی وجود درخشان حضرت زهرا علیها السلام است و درک خطبه و حفظ آن ، ما را به عوالمی وصل می کند که حضرت زهرا از آن آمد و وارد شد و ما را در این عوالم با شفاعت و شفیع کلامی خود ورود داد . انقلاب اسلامی هم که یک حقیقت و انقلاب عقلانی است ، حرکت انسان تالی تلو و منتالی معصوم با عقل تامّ و مجرد است که آمد و وارد شد و این انقلاب را ایجاد کرد ؛ لذا این انقلاب عقلانی از طریق انسان های شایسته و عاقل است که می تواند تقویت شده و به تفصیل برسد و به جهان صادر شود و تحقق آینده ی آن تمدن عقلانی را که بشریت به آن نیازمند است فراهم کند . به همین خاطر برای هر مرتبه ای از مسئولیت ، باید پی عاقل بگردند . حال دیگر عاقل ترین در اینجا کیست ؟ و ما این عقل را چگونه تشخیص دهیم ؟ مگر پیامبر و روش های او را به عنوان انسان کلی و مجرد و عقل اول در عالم ندیدیم ؟ پیامبر می فرماید یک نفر را بفرستیم برای جنگ با روم . فرمانده چه کسی باشد ؟ می فرمایند کدام تان بیشتر آیات قرآن را حفظ دارید ؟ می گویند اسامه ، که از همه جوان تر و حدوداً ۲۰ ساله بود . پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید ، این . یعنی آن کسی که در آن دوران برزخی و دوران جاهلیت و دوران جنگ های با مشرکین و منافقین و کفار ، نشسته و قرآن را حفظ کرده است حالا در عداد همان چند آیه ای که اسامه بیشتر حفظ بود و در کنار سایر ملاکات و امتیازات - نگفتند حافظ کل ، گفتند چند نفر آیات بیشتری از قرآن را حفظند - پیامبر او را امیر لشکر معرفی می کنند . یعنی یک جوان را بدون تجربه قبلی با تجربه ی تجرد عقلی پیامبر به فرماندهی انتخاب می کنند . یا در جایی دیگر می فرماید امروز که آمدید کدام یک از شما بیشتر قرآن خواندید ؟ سلمان می گوید من یک آیه خواندم . در این آیه تعقل کردم . پیامبر می فرمایند سلمان قرآن خوانده است . یعنی یک جا ممکن است یک آیه باشد . لهذا میزان در انتخاب ها و گزینش ها و تشویقات پیامبر ، تعقل است . آن جا برای اسامه ، این جا برای سلمان . سلمان با این خصوصیات سلمان گونه اش ، اسامه با آن خصوصیات . اسامه را هم که می دانید پسر امّ ایمن بود که سال ها در خدمت و جوار حضرت آمنه علیها السلام و حضرت خدیجه علیها السلام بود - این دایه ی پیامبر که حضرتش بعد از مادرشان او را مادر خود می دانست - و این مادر در کنار حضرت خدیجه و کنار حضرت زهرا و کنار پیامبر این فرزند را تربیت کرده بود . یعنی این که انتخاب می کند یک دفعه یک جوان از پشت کوه نمی آید برود فرمانده ی سپاه اسلام شود . پیامبر انتخابش بر اساس عقل آن امّ است که آثار عقل امّ ایمن که بعدها از گواهان فدک هم بود ، در آن برهه می آید این تاریخ را می سازد و این فرزند و این نسل عاقل را پرورش می دهد که پیامبر هم انتخابش می کند - در حالی که در برهه ای دیگر هم اسامه و هم ام ایمن انفعالاتی در برابر جریان فتنه از خود نشان داده اند که بیانگر ذهول فرصتهای تعقل تجربیدی هم هست - پس مینا و میزان در این ظلماتی که ما در آن گرفتار هستیم ، در " فانار الله بآبی محمد ظلمها " - که آن موقع ظلمات خاص خودش بود و جهان اکنون هنوز علیرغم انقلاب اسلامی ، گرفتار ظلمات مدرنیته در جاهلیت مدرن است - توسل به " و انار فی التفکر معقولها " در تفکر معقول است که می توان با این اناره و این نورانیت ؛ با رفتار در میزان شرع آن " بارکنا حوله " را در ادقّ معانی ایجاد کرد . از امام باقر علیه السلام روایت داریم ، می فرمایند که " کلمتا میزتموه باو هامکم فی ادقّ معانیه " آن چیزی که شما امتیاز می دهید با او هام تان ، با وهم تان " در ادقّ معانیه " در دقیق ترین معانی آن " مخلوق مصنوع مثلكم " و " مردود الیکم " به شما بر می گردد ، زده می شود به خودتان . مثل نمازی که در غیر وقتش یا در غیر توجه قلبی به صورت نمازگزار زده می شود به دلالت " ان منها لما یلف کما یلف الثوب الخلق فیضرب لها وجه صاحبها " این هم ، حتی در ادقّ معانی ، یعنی کسانی که خود را عقلای فعلی عالم فرض می کنند و با وهم عقلی گرفتار توهم عقلانی اند ، امام باقر علیه السلام می فرمایند " مخلوق مصنوع مثلكم " ، مثل

خودتان است ، خودتان مصنوعید ، خودتان هم مخلوقید و این یک صنعی از شماست ، آن خلق الهی که نیست . بعد می فرمایند که مثل نملی کوچک که فکر می کند که " **أَنْ لَّهِ تَعَالَى زَبَانِيَّتِينَ** " خدا شاخ دارد دوتا شاخک دارد . چرا ؟ چون مورچه آن را مایه ی کمال خود می داند و هر کمالی را با دو شاخک تصوّر می کند و شما هم نهایتاً در ادقّ معانی با او هام خود آن چیزی که تصور می کنید ، آن الهیّت عالم نیست ، این عقل مجرد نیست در تعیین آن حدود احکام اصلی در عالم . بعد می فرمایند که " **وَهَكَذَا حَالُ الْعُقَلَاءِ** " این هم مثل حال عقلاست و حال عقلا همین طور است که " **يَصْفُونَ اللَّهَ تَعَالَى** " طوری وصف می کنند که " **مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلَكُمْ** " . در این جا عقلی اصطلاحی و عقل پنداری مرسوم منظور است . ببینید در ادقّ معانی در صفاتی که خدا را با آن توصیف می کنند ، این ها هم مثل همان مورانند . حدّ کمالی عالم را " **زَبَانَتِينَ** " می بینند ، فکر می کنند آن دو شاخک اصل کمالی عالم است - شاخک پیله کردن به تقدس امام - در بحث تجرد عقلی ، چون نهایتاً ما یک برهه ی برزخ در مقابل داریم و همه قریب البرزخ و راهی برزخ و لابدّ از پا گذاشتن به برزخ در عبور از مهالک عالمیم که در بیان امیرالمؤمنین علیه السلام است که " **وَقَرِيبٌ مَا يَطْرَحُ الْحَجَابُ** " . انسان ها در گروه هایی چون سُدای متوسط و اهل معاصی ، این ها ابدان برزخی دارند اما فکر برزخی ندارند . باید در پی اذهان و تفکر مجرد در برزخ بود ، تا آن تجرد عقلانی محضی که در برزخ برای ما ایجاد می شود ، شروعش از این دنیا باشد . این " **مَوْتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا** " یکی از تعالیش همین است که قبل از این که عقلتان بمیرد ، با عقل بمیرید ، یعنی چه ؟ یعنی ما با شنیدن صدای قبر که هرروز سخنی دارد ، از این ماهیّت مادی با تجرد عقلانی در رفع غفلت از حرکت باطن ذات خود در سیر کنونی به سمت عالم و حیات برزخی - در تبدیل منتزع و لابدّ جسم و قوای طبیعی دنیوی به جسم و قوای برزخی و در تبدل قهری مُلک به ملکوت - بمیریم تا در مرتبه ی سعدا - حتی متوسط سعدا - در برزخ بتوان تا آن تجرد عقلانی محض ادامه ی رشد داشت . آنچنان که در روایت است که " **مَنْ مَاتَ مِنْ أَوْلِيَانَا وَ شَيْعَتِنَا وَ لَمْ يَحْسَنْ الْقُرْآنَ عِلْمٌ فِي قَبْرِهِ** " . لذا مراد ما حتی تجرد برزخی هم نیست . حرف از تجرد عقلانی محض است در قریب اهل بیت علیهم السلام و مقرب حق قرار گرفتن و قریب تفکر انسان کامل بودن در عالم . قوه خیال در آن جا مجرد است ، اما تجرد تامّ باید از این جا مقدماتش فراهم و قوت ادراک در همین عالم ایجاد شود . همین قوت ادراک که باعث می شود در صورت عدم عبور به سلامت از این عالم ، در برزخ آلام شدیدتر درک شود - در همان اشارت امام صادق که " **وَاللَّهِ اتَّخَوْفَ عَلَيْكُمْ فِي الْبَرْزَخِ** " یا آن صورت دیگر روایت که " **وَاللَّهِ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ إِلَّا الْبَرْزَخَ** " - مثل همین دنیا که هر چه قوت ادراک بیشتر باشد ، آلام روحی انسان شدیدتر است . برای همین است این بی تابی ها و بی قراری های ارادی حضرت زهرا علیها السلام در فراق پیامبر و قطع وحی الهی . در عین صفت " **لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ** " ، آن حزن ارادی ، آن حزن معمولی بشر عادی و ضعیف نیست . چون تجرد تامّ عقلی درک از عالم و درک شدائد عالم را برایشان ، ، قوی تر می کند و با ادراک شدیدتر و قوی تر آن " **اللَّهُمَّ عَجَلْ وَفَاتِي سَرِيعًا** " و این " **فَزَتْ وَ رَبَّ الْكَعْبَةِ** " از این بزرگواران علیهم السلام در آبخش های معانی صادر می شود - همین ادراکی که متقابلاً ، از عقیده ی بنی هاشم علیهم السلام ادراک زیبایی " **مَا رَأَيْتَ إِلَّا جَمِيلًا** " را در چشمه ساران کلام صادر می کند - لذا در برزخ این ادراکات شدت پیدا می کند و اگر انسان آن را در همین دنیا در حصول و وصول به مقدمات تجرد تامّ عقلی چاره نکند ، آلام او در آنجا مع الأسف می تواند شدید باشد . اما اگر توسط او چاره اندیشی شود ، به این نقطه که رسید در برزخ مسیر کمالی و اعتدالی اش تداوم می یابد و حتی به روایت ، مورد تعلیم امام حسین علیه السلام قرار می گیرد . چون دیگر آنجا دار راحت است در عبور سریع برزخی ، همان دار رغبت در اشارت امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام که می فرمایند " **فَمَحَمَّدٌ مِنْ تَعَبِ هَذِهِ الدَّارِ فِي رَاحَةٍ** " و " **وَ اَكْرَمُهُ عَنِ الدُّنْيَا وَ رَغْبٌ بِهِ عَنِ مَقَامِ الْبُلُوِي** " اکنون پیامبر صلی الله علیه و آله دیگر در راحت است از این دار در کلام فاطمه و از دار دنیا در کلام علی . دار دنیا ، دار آلام است ، دار فناست و انسان کامل در کرامت بقاء لازم و ملکاتی که دارد با شناخت عقلی از خصوصیات عقل تامّ و با آن عقل مجرد احاطه دارد بر برزخ وجود خود در سرور عبور از دار نكد به نعيم ابد در بیان امام حسن مجتبی علیه السلام که " **اعظم سرور یرد علی المؤمنین اذ نقلوا عن دار النكد الی نعيم الأبد** " . این جواب همان سؤال از چرایی



عدم تکون امت واحده است که خداوند می فرماید " و لو شاء الله لجعلكم أمة واحدة " می توانستم امت واحد ایجاد کنم - کما اینکه بنا بر شریفه ی " و ما كان الناس إلا أمة واحدة " از لاً و ذاتاً چنین بوده است - یعنی چه ؟ یعنی نظام ازلی وحدت در عالم حکمفرماست . به محض این که آن ابزار و آن سببی که فاصله ی بین حکم فرمایی نظام وحدت و خود اصل وحدت است را خداوند بر اساس " ولو لا كلمة سبقت من ربك لفضى بينهم " بردارد عالم متحد است دیگر ؛ چون دار وحدت هم هست ، وحدت در یدّ خداست و چون وحدت در مشیت خداست ، وقتی که این مشیت را خدا باز کند تمام این کثرات بر می گردند به وحدت ازلی خود در اندراج مفهوم قاب قوسین " انا لله و انا اليه راجعون " - که آن " کن فیکون " ، نقطه ی مقابلش این " انا لله و انا اليه راجعون " است - مثل تمام بدیهیات که در حیات مادی انسان در شفع و دوگانگی حاکمیت احکام و علل کلی ؛ در مرتبه ی نازل مفاهیم کلی عالم ، برقرار است - که سفره ای پهن می کنیم بعد همان سفره را - و نه سفره های دیگر را - جمع می کنیم . به سفر می رویم و از همان سفر - و نه سفرهای دیگر - بر می گردیم . همه اش در یک رفت و برگشت و یک بسط و قبضی است و در این " کن فیکون " این که خداوند سفره ی عالم را ، سفره ی کثرات را در یک کُن الهی در خلق خود در " انا لله " پهن می کند و بسط می دهد در قوس نزول و بعد در " انا اليه راجعون " خداوند در آن " لمن الملك اليوم لله الواحد القهار " در قوس صعود بر می چیند ؛ انسان نیز باید برای خود این قبض و بسط ها را ایجاد کند ؛ قبل از مرگ ، قبل از حلول موت بدن مادی - که ساتر بدن برزخی است - و دفعتاً گرفتار بدن برزخی شدن - البته اساس بحث این است که نهایت این خلقت هم این نیست که ما صرفاً بساط خود را جمع کنیم . نهایت خلقت در سلوک و اتحاد جمعی است . یعنی در آن نظام وحدت جایگاه هر فرد متعین شود و در آن نظام هر فرد وقوف پیدا کند و متحد باشد با آن نظام وحدانی و وقتی با آن متحد شد و هر چیزی در جای خود قرار گرفت عالم می شود ، آن عالم ظهور ملکاتی که از آن به ظهور امام زمان عجل الله فرجه یاد می شود . همان عالمی که زنان در خانه ها اجتهاد می کنند و برای فراگیری ، حضور اجتماعی غیر ضرورشان از اساس منتفی است - نه این که چون بانو امین رضی الله عنها استاد بیاید و در خانه به او درس دهد ، اصلاً نیازی به این نیست - چون راه تعلیم گفتیم که این نیست و از راه همان تجرد عقلی است که زن به اجتهاد می رسد ؛ همان تجردی که مجتهدین ما را عقلای قوم می سازد . که مع الاسف در برخی که در های و هو و رنگ و بوی مناظرات کلامی مدعی اجتهادند - اعم از زن و مرد - دیده می شود که حلول جریان عقل در کار بست تصمیمات و آرائشان دخیل نیست . یعنی وقتی سؤال می کنید از بالاترین کاری که امروز در این جامعه می شود کرد ؟ می بینید جزئی نگری و حاشیه سازی می کنند ، که این نشان می دهد آن عقل به آن بلوغ لازم در مصداق " ان الله بالغ امره " نرسیده است . این چه اجتهادی است که آن عقل هنوز در اعتدال لازم " یهدون بالحق و به يعدلون " کار نمی کند ؟ چون نفس اجتهاد تعقل است .

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

والحمد لله رب العالمین